

الخطبة  
في ختة وياثموس الغرب  
شيخ كبري محي الدين ابن عربي

بر اساس نسخه  
احمد سيد شريف بهنساوي

ترجمه، مقدمه و حواشي  
امير حسين الهيارى



انتشارات مولی

## فهرست مطالب

هفت	پیشگفتار نخست
یازده	پیشگفتار دوم
چهل و هشت	مقدمه‌ی بهنساوی
	عنقاء مغرب در ختم اولیاء و خورشید مغرب (۱۰۸-۳)
۳	مقدمه
۱۰	دریای نابودگر و دریای ظلمانی
۱۵	توصیف حالت پس از اقامت و سفر
۱۶	حکمتِ آموختن از یک عالم حکیم
۴۶	درسی ازلی از آفرینش ابدی
۵۷	مرجان نخست برای مروارید نخست
۵۸	مروارید آفرینش ملاء اعلیٰ
۵۸	مروارید آفرینش عرش
۵۹	مروارید آفرینش کرسی
۶۱	مروارید افلاک
۶۲	مروارید پیدایش عناصر نخست
۶۳	مروارید دودی که آسمان‌های بالایی را با آن شکافت
۶۱	مروارید تناسب یاقوت‌ها و ترتیب وقت‌ها
۷۱	مرجان مروارید نخست
۸۳	اثبات امامت علی‌الاطلاق سوای اختلافات
۸۸	نکته‌ای شریف در باب غرفه‌هایی که فوق ایشان غرفه‌هایی است
۹۹	نکته‌ی تمام انبیاء در تعیین ختم اولیا
۱۰۱	تبیین مقامات کتاب عزیز
۱۰۷	مروارید پیوسته به یاقوت هفتم
	عنقاء مغرب فی ختم الاولیاء و شمس المغرب (۱۱۳-۱۹۲)
۱۹۳	فهرست آیات
۱۹۴	فهرست اعلام و اصطلاحات

است بی‌مانند و به عبارتِ دیگر، "نقطه‌ی آغاز" است. پس حجّ بیت‌العتیق اگر نقطه‌ی آغاز بود، در نظر شما پایانِ چیست و کجاست و کیست که چستی آن هدفِ عظیم بداند؟ {وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ}¹. اینک عزیزا! گوش فزاده و گواه باش:

گویم و روح‌القدس، در نفس می‌ریزد نفس  
که وجود حق نهان اندر یکی "پنج" است و بس  
اینک ای کعبه‌ی شهادت، وی حریمِ انس، وی -  
- زمزمِ آمال، سرخیز و به فریادم برس!  
می‌رود خانه به خانه، مرد با شوقِ وصال  
از پلیدی گشته پالوده، به پاکسی مُلتبس  
آه از آن روزی که بودم خود به دشتِ مَحْشَرَا  
زی جحیمِ رجس می‌رفتم در آن جا پیش و پس  
در همان مشهد که بودی گویا روزی مِئِنِ  
حالیا جامِ ندامت سر کشیدم یک نفس  
نی شدم در حَیْف²، خائف از حجِ خود، بلکه بود  
تسرم از ظلماتِ گور و وقتِ بسی فریادرس  
نفاقه را بستم برِ مُزْدَلِفَه³ پیش حاجیان  
تا تقربِ جوید آن جا و بسپوند به کس  
با دو رشته بستمش جایی میانِ دوستان  
دیدمش واللّه که حالی داشت روحانی و بس  
رستم از آمالِ خود و آویختم بر گردنم  
در مِئِنِ، وانگه نظر کردم مر او را مندرس

۱. سوره‌ی زمر. آیه ۶۷.

۲. خیف، سپیدی در کوه سیاه که پس کوه ابوقبیس است. (منتهی‌الارب). خیف ذی‌القبر؛ موصفی است فروتر از خیفِ سلام (منتهی‌الارب). ۳. مشعرالحرام.

که بیش از آن؛ چراکه دلیلی بر اتمام "حال" در نقطه‌ای مُعَيَّن، نبود و هدف هیچ‌کس به روشنی، مُحَقَّق نه! زیرا او خود از سر تمجید گوید: {لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ}¹.

و در این سخن، تأثیر اراده‌ی ملکوتی وی بر مُلکش عیان بُود و البته که بیش از این‌ها چنان‌که خود گوید و آن، جایی است که ذاتِ اراده را توان رسیدن به آن نیست و باز به قولِ حضرتش {فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنَّ بِالْفَتْحِ}²، و شرطِ وفای به عهدش نیز همان بَس که {أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ}³ و کار، تمام!

پس بی‌که جدا شوم از دوست، به عالمِ ترفیع و تلیفِ بازگشتم؛ حوادثِ اکوان بر سرِ راه می‌آمد و در آن وقت، از همان حوادثِ زمانی و مکانی، "شهود" خویش بیافتم و از کائناتِ فوقانی و تحتانی، هر آن‌چه دیدم، دانستم. اینک از آن وقت تا زمانی که بمیرم و داروندارم را فروگذارم، در حالِ رجعت<sup>۴</sup> شهودی با مختصاتِ احدی به آن وقتِ عظیمم.

پس هُدُودِ هادی، مرا خبری مُتَقَن داد و سه نور، بر من مُجَسَّم ساخت و من او را رازها بخشیدم. در آن کرانه، کسانی بر من سلام کردند، ستاره‌ی مغربش، مرا عشق داد و ماهِ منیرش، دلالتی نورانی کرد و من در سایه‌ی این نور، چیزها دیدم و چیزها دانستم. و او حقیقتِ هرچه نور را به راه بخشید و راه از او روشن شد. پس از آن دو، خورشیدِ اکبر و نورِ اظهر که تارنده‌ی ظلمات است و شوینده‌ی زنگار و عینِ تجلیِ والا و نورِ مُرْسَل، بر من سلام کرد و سپس، از مغربی ابرآلود، مُغْرِب شد و ماند تا به آن وقتِ مقدرِ درسد و چون وقت برسد پیش آمد و پیش آمد و پیش‌تر آمد و آن‌گاه، از همان‌جا که غروب کرده بود، تابنده و روشنی‌بخش، طالع شد.

و این همان خورشیدِ هدایت و مقامِ عصمت است که با برآمدنش از مغرب، شُرک برچیده شود و گِرهِ دام، گشاده گردد و صید نگریزد و نیرنگ، برملا گردد و کُلُّ

۱. (ق - ۳۵).

۲. (مائده - ۵۲).

۳. (مائده - ۵۲).

۴. به قوسِ صعودی از حضرت پنجم به حضرت نخست اشاره دارد. به مقدمه مراجعه شود.